

باب دوم در شرح و مشتمل بر فصل و فصل هفتاد و یکم را در تفکیک بحوز
 و در این آن مقرر داشتیم و از برای بحوز ترتیب تازه قرار دادیم که به سهولت
 آن بحر را توان جست مثلا صفحه را در عرض دو نیمه نمودم در نیمه اول
 اشعار آن بحر را در نیمه دوم میزان يك مصراع آن بحر را اگر عالم است
 زیرا آن میزان تقطیع مصراع اولش و اگر غیر عالم است مقابل هر مزاحف
 اسم آن زحاف را مثلا اگر میزان دو مقابل مصراع اول است زحافاتش زیر
 آن و اگر میزان دو مقابل مصراع ثانی است زحافاتش بالای آن نوشته و
 و تقطیع دیگر مصراع و میزان آن بر بیننده گذاشته و چند میزان که با وجود
 اختلاف مزاحف آن تغییر می در وزن پیدا نمی شد و در يك قصیده یا غزل
 جمع نمودن آن موازین جایز بود و در خط یکی بجانب یچین اشعار دیگری
 در یسار موازین که همه آن نوع سوازیین و اشعار را فرا گرفته باشد قرار دادیم
 تا معلوم بینندگان شود که همه آن اشعار از يك نوع است و تا توانستیم از
 یک محل یا قصیده او متنادان از برای آن یک نوع موازین شواهد آوردیم
 و در بعضی محل که از برای مذال العروض والضرب و مبیغ العروض والضرب
 جهام ذکر نموده ام بر این آن رکن نوشته ام ایضا مذال یا مبیغ و در ابتدای
 اشعار نوشته مضمون یا مضمون و بحر رباعی را در دو ایدیه ثبت نموده ام

و خواهی دانست و بدانکه در اشعار فارسی بیشتر اینصورتی که یکنوع زحاف
 بر استعمال میکنند و بهر زحافیکه اہتل کردند تا آخر هزل یا قصید یا بهمان
 زحاف ختم می سازند مگر در آخر هرروض و ضرب هرگاه دو ماکن یا یک ماکن
 نباید وزن خلل نمی پذیرد و هم چنین ہارہ بحر است کہ اگر در صدر و ابتدا
 بجای فاعلاتن فعلاتن بیاید تفاوتی ندارد و باقی زحاف را ہر گاہ استعمال
 کنند از قبیل مکنہ است

فصل اول بحر طویل اصل او فعولن مفاعیلن چهار بار

بحر هریض اصل او مفاعیلن فعولن چهار بار

و این بحر را خلیل ابن احمد کہ موجود فن

است ثبت نہ نمودہ باوجود شیوع آن در تازی

بحر مدید اصل او ماعلاتن فاعلن و ہار بار

و مخفی نماید کہ آنچه ازین بحر نوشتہ شد ہامت در فارسی شعرا ی

متقدم و متاخر در این بحر نکتہ اند مگر کسانیکہ در فن عروض چیزی

نوشتہ اند بتکلف چند اشعاری کفتہ اند و موسیقی دانان و آریاب متعلق

مستقیمہ دانند کہ در فارسی اینطور کلام مانند نثر است بلی نزد تازیان الہیہ

اینطور کلام شعراست فصل دوم در بحر بسیط و بسیط جمعنی کمتر دہ است اصل

او مستعملن فاعلین چهار بار و مالم این بحر مستعمل فارسیان نیست و
 باید دانست که صاحبان فن * این بیت را * ای رخ خوبت قصر وای لب
 لعنت شکر * معروضهای تو دیدن اهل نظیر * کله یک جزوش مطوی امت و
 دیگرش مالم از بحر بصیاط گرفته ایلد * و این بیت را * نوش لب لعن تو
 قیمت شکر شکمت * چون موزلف تور و نق منبر شکست * از بحر منمروح
 داشته اند که اصلش مستعملن مفعولات است و گفته اند بحر منمروح مستعمل
 فارسیان است و بحر بصیاط مستعمل نیست و حال اینکه هر دو شعر و زرش
 یکی است و در یک قصیدک با همزل می توان آورد چنانکه اکنون خواهی دانست
 و بنا بر قواعد موصوحه که اتفاقاً اهل فن است و پیش کشته که تا توانند
 رکن را سالم اعتبار نمایند و زحاف هم اگر بیا نقل ممکن باشد بگیرند باید
 این طور اشعار را از بحر بصیاط گرفت نه از بحر منمروح چه در بحر منمروح
 فاعلین و فاعلان به نقل حاصل شده است بر خلاف بحر بصیاط با وجود جواز
 اذاله در شعر و هر جا چنین عیب در کتابهای صاحبان فن باشد بی اطالت
 اشعاری خواهد رفت

مفتعلن	فاعِلن	مفاعِلن	فاعِلن	کیست که پیغام من بشهر مروان برد
مطوی	مالم	مخبون	مالم	یک سخن از من بدان مرد سخنزان برد
مفعولن	فاعِلن	مفتعلن	فاعِلن	گوید خاقانیا این همه ناموش چه هست
مقطوع	مالم	مطوی	مذال	نه هر که دو بیت گفت لقب ز خاقان برد
مفاعِلن	فاعِلن	مفتعلن	فاعِلن	کسی بدین مایه علم دعوی دانفش کند
مخبون	مذال	مطوی	مالم	کسی بدین پایه فصل نام بزرگان برد
مفتعلن	فاعِلن	مفعولن	فاعِلن	شعر فرستاد نت دانی مانند بچه
مطوی	مالم	مقطوع	مالم	مور که پای ملیح نژد سلیمان برد
مفتعلن	فاعِلن	مفتعلن	فاعِلن	تخلف فرستی ز شعر موی عواق اینست چهل
مطوی	مذال	مطوی	مذال	فیس کس از زبر کی زیره بگومان برد
مفتعلن	فاعِلن	مفتعلن	فاعِلن	نظم کبر کبر تو گفته خود مر بصر
مطوی	مالم	مطوی	مالم	کس که از بهر مرد بار بعمان برد
مفاعِلن	فاعِلن	مفعولن	فاعِلن	هنوز گویند کان محبتند اندر عراق
مخبون	مالم	مقطوع	مذال	که قوت ناطقه مدد از ایشان برد
مفاعِلن	فاعِلن	مفاعِلن	فاعِلن	یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم
مخبون	مالم	مخبون	مذال	مهر بر طبع من روان همان برد

مفتعلن	فَاعِلَان	مفتعلن	فاع	دی بچهرگاه آب و شلق بود
مطوی	مذال	مطوی	احذ	رنگ خندان باز رود و محمود
مفتعلن	فَاعِلَان	مفتعلن	فاع	اشک جگر گریه و آه شعله نغانم
مطوی	مذال	مطوی	احذ	صیرت باغ خلیل و آتش نسرود
مفعولن	فَاعِلَان	مفعولن	فاع	آن دو تا بنده مهر و مه کز یک چرخ
مقطوع	مذال	مقطوع	احذ	زاده به بخت صعب و طالع معرود
مفتعلن	فَاعِلَان	مفعولن	فاع	بهر ججاج بوالحسن کز خلقش
مطوی	مذال	مقطوع	احذ	بر کف باد صبا ست مچمزه هرود
مفعولن	فَاعِلَان	مفتعلن	فاع	روشن زان آسمان دانش وجودت
مقطوع	مذال	مطوی	احذ	حرم زباین بوستان مکرمت وجود

(ممدس)

مفتعلن	فَاعِلَان	مفتعلن	مفتعلن	شاه زمان باد تا زمانه بود
مطوی	مذال	مطوی	ایضا مطوی مذال	کز کرمش خلق شاه زمانه بود
مفتعلن	فَاعِلَان	مفعولن	مفعولن	بهن که بمریت امیر شد جانم
مطوی	مذال	مقطوع	ایضا مقطوع مسبح	کز بکل اری کز بخت نتوانم

باید دانست که هر جادری بجز بهیچ وجه مشمش چه ممدس مفتعلن واقع است